

## متن پرسش

سلام استاد: این همواره در مسیر بودن و هی بگیم نه این نشد و منتظر افق بالاتر باشیم، من احساس می‌کنم که با این حال دچار یاس میشم، شاید هم من درست نفهمیدم منظور شما چیه از این شدنی بعد از شدن که می‌فرمایید، چون واقعا دلم یک مأمون آرامش و اون رسیدنه رو میخواد، هی ام هر روز دچار شک و تردید ها میشم و به حال علما و شهدا غبطه می‌خورم که انگار در دنیا در یک بهشتی زندگی کردن و به مسیرشون انقدر یقین داشتن، راستش از مسیر خیلی لذت نمی‌برم، برا همین بعضی وقتا فکر می‌کنم مسیر رو اشتباه اومدم ولی چون تو این مسیر اربعین و کربلا و امام رضا می‌بینم نمیتونم با این راه بیگانه بشم، و از اون طرفم هرچی کتاب میخونم، سخنرانی گوش میدم، انگار نه انگار و میدونم به این ها نیست ولی کار دیگه ای ام بلد نیستم بکنم هرچی ام دعا می‌کنم خیلی تاثیری ندیدم ولی اطرافم دیدم ادم هایی رو که از این سرگشتگی و پوچی و حیرانی در اومدن و سفت و محکم دارن مسیر رو پیش میرن ولی من واقعا نمیدونم چجوری از این حال در بیام حتی قبلا که زیارت می‌رفتم انگار که از حرم خیلی بیشتر لذت می‌بردم و یا جزء خوانی ماه مبارک و خوندن معانی آیات برام خیلی شیرین تر بود ولی الان که معنی میخونم انگار اصلا حرف قرآن رو نمی‌فهمم و فرسنگ ها فاصله می‌بینم و کلی سوال و شبهه از آیات برام پیش میاد واقعا دیگه نمیدونم چیکار کنم اگه میشه بنده رو راهنمایی بفرمایین.

## متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: همان‌طور که در ابتدای کتاب «انقلاب اسلامی؛ طلوع جهان بین دو جهان» عرض شد، حضور در این مسیر، روبه‌روشدن با سکراتی است که از یک طرف انسان نسبت به آنچه با آن مأنوس بود را از دست می‌دهد و از طرف دیگر آنچه را که باید در آن حاضر باشد را نیافته؛ همان حالتی که به یک معنا می‌توان گفت از مسجد و مدرسه محروم شده است ولی به میخانه‌ای هم که باید برسد، نرسیده. و در این رابطه هرکس باید خود را طوری تعریف کند که اگر می‌تواند با دیروز خود به‌سر ببرد چرا خود را به زحمت بیندازد؟! جناب عطار در همین رابطه از احوالات خود گزارش می‌دهند که:

دی زاهد دین بودم، سجاده نشین بودم

ز ارباب یقین بودم، سر دفتر دانایی

ترسا بچه ایم افکند از زهد به ترسایی

اکنون من و زتاری در دیر به تنهایی  
امروز دگر هستم، دُردی کشم و مستم  
در بتکده بنشستم، دین داده به ترسایی  
نه محرم ایمانم، نه کفر همی دانم  
نه اینم و نه آنم، تن داده به رسوایی  
دوش از غم فکر و دین، یعنی که نه آن نه این  
بنشسته بدم غمگین، شوریده و سودایی  
ناگه ز درون جان، در داد ندا جانان  
کای عاشق سرگردان تا چند ز رعنائی  
پس گفت در این معنی، نه کفر نه دین، اُولی  
بر شو تو ازین دعوی گر سوخته مایی

نکاتی در غزل شماره ۱۳۱ مطرح شده است، خوب است که نسبت به آن نکات فکر شود. موفق باشید